



## پیغام عشق

قسمت چهارصد و سی و هفتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

اگر فضا را در این لحظه ببندی، منقبض شوی، خود را از دسترسی به خرد زندگی قطع می کنی، ترازو و قدرت تشخیص عقل کل را از بین می ببری و ترازوی تو برحسب عقل همانیدگی ها خواهد بود. تا زمانی که فضا را می گشایی و با من روشنی، صادقانه همانیدگی هایت را شناسایی کرده می اندازی و در اطراف اتفاق این لحظه فضا را باز می کنی، من هم ترازو و هدایتم را به تو می دهم و با تو هستم و به تو کمک می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

ذره ای گر جهد تو افزون بود

در ترازوی خدا موزون بود

اگر ذره ای بر سعی و تلاش تو در جهت فضاگشایی، شناسایی همانیدگی ها و انداختن آن ها افزوده شود و فضا را بگشایی، آن ذره فضاگشایی، در ترازوی عدل خدا سنجیده می شود و فضای درونت بازتر می شود، خرد و عشق زندگی وارد چهار بُعد شده وضعیت در درون و بیرون بهتر می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۰

حق تعالی داد میزان را زبان

هین ز قرآن سوره رحمان بخوان



خداوند به ترازو زبان و قوه تشخیص داده است، برو این را از سوره رحمان بخوان که خداوند می فرماید: با باز کردن آسمان درون در تو ترازو و سنجش عقل کل نهاده می شود اما ما در من ذهنی به طور کلی این قدرت تشخیص و موازنه را از بین برده ایم.

قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیات ۹-۷

«وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ؛»

«آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد.» [منظور از ترازو آسمان فضای گشوده شده درون است.]

«أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ؛»

«تا در ترازو تجاوز مکنید.» [با انباشته کردن همانیدگی ها من ذهنی را بزرگ تر نکنید]

«وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ؛»

«وزن کردن را به عدالت رعایت کنید و کم فروشی مکنید.» [بیشتر اوقات فضا را باز کنید و براساس من ذهنی فکر و عمل نکنید]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۴۰۱

هین ز حرصِ خویش میزان را مهل

آز و حرص آمد تو را خصمِ مُضِل

به خاطر حرص زیاد کردن همانیدگی ها، ترازو و قوه سنجش را در درونت رها نکن و آن را از بین نبر؛ زیرا طمع و حرص، دشمن بسیار گمراه کننده ای است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴



خُنْک آن دَم که بگویی که: بیا عاشقِ مسکین

که تو آشفته مایی، سرِ آغیار نداری

\*آغیار: جمعِ غیر، به معنی بیگانه، آن که یار نباشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۶۵

گفتم: چو چرخِ گردانِ والله که بی قرارم

گفت: ارچه بی قراری، نی بی قرارِ مایی

به خداوند گفتم: خداوندا: من مثل چرخِ گردان دائماً بی قرار هستم و آرامش ندارم؛ خداوند به من گفت: درست است که بی‌قراری اما بی‌قرار ما هستی، ما تو را بی‌قرار کرده‌ایم، یعنی تا همانیدگی‌ها را رها نکنی و به من -خدا زنده نشوی قرار و آرامش نخواهی داشت.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْک آن دَم که درآویزد در دامنِ لطف

تو بگویی که: چه خواهی ز من، ای مَسْتِ نزاری

\*نزاز: لاغر و نحیف

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیرِ خدا را خواستن

ظَنِّ افزونی ست و کُلِّ کاستن



از خداوند غیر از زنده شدن به او یعنی چیزهای ذهنی و همانیدگی‌ها را خواستن، فقط خیال و توهم به دست آوردن زندگی و طلب کردن سود یا همانیدگی بیشتر است، اما در واقع از دست دادن زندگی و ایجاد درد بیشتر است و سبب می‌شود به خدا زنده نشویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

خُنْکَ آن دَمِ که صَلا دَر دَهْدَ آن سَاقِیِ مَجْلِسِ

که کَند بر کفِ سَاقِیِ قَدَحِ بادِه سِواری

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

حاکم است و، یَفْعَلُ اللهُ مَا یَشَاءُ

او ز عینِ دَرْدِ اَنگیزد دوا

زیرا خداوند، حاکم و فرمانروای جهان است و او هر چه خواهد همان کند؛ به فکر، تقاضا و میل ما، آن چیزی که با من ذهنی می‌خواهیم و از طریق همانیدگی‌ها دعا می‌کنیم توجهی ندارد. چنان که اگر فضا را باز کنیم؛ از ذاتِ دَرْدِ یعنی اتفاق این لحظه و آن چیزی که ذهن ما را مشغول کرده است؛ دوا و درمان می‌آفریند. [اگر ما حاکم بودن خدا را قبول داشته باشیم در مقابل اتفاق این لحظه مقاومت و قضاوت نکرده فقط فضا را باز می‌کنیم.]

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۰

«قَالَ رَبِّ اَنْتَیْ یَکُونُ لِیْ غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِی الْکِبَرُ وَاْمْرَاتِیْ عَاقِرٌ قَالَ کَذٰلِکَ اللّٰهُ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ.»

«گفت: ای پروردگار من، چگونه مرا پسری باشد، در حالی که به پیری رسیده‌ام و زنم نازاست؟»

[چگونه زندگی از این من ذهنی پیر من می‌تواند متولد شود؟]



گفت: بدان سان که خدا هر چه بخواهد می‌کند.» [یعنی خداوند هر چه بخواهد می‌کند و مطابق میل من ذهنی ما رفتار نمی‌کند. در هر سنی و هر لحظه‌ای که ما انتخاب کنیم، ما را به‌عنوان زندگی زنده از مرده من ذهنی می‌تواند بزایاند.]

قرآن کریم، سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۲۷

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»

«خدا، مؤمنان [کسانی که فضا را باز می‌کنند] را به سبب اعتقاد استوارشان [زنده شدن به هشیاری حضور] در دنیا و آخرت پایدار می‌دارد. و ظالمان [کسانی که من ذهنی دارند و فضا را می‌بندند] را گمراه می‌سازد. [گفتار من ذهنی هیچ وقت راست نیست و عملی نمی‌شود] و هر چه خواهد همان می‌کند.»

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۱۸

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»

«آیا ندیده‌ای که هر کس در آسمان‌ها و هر کس که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم خدا را سجده می‌کنند؟ [تسلیم می‌شوند و موازی با خدا هستند] و بر بسیاری [که در من ذهنی فضا بندی می‌کنند، منقبض شده، خواست شخصی خودشان را دارند] عذاب محقق شده و هر که را خدا خوار سازد [با اتفاق این لحظه که خدا به وجود می‌آورد ستیزه کند و بگوید آن را قبول ندارم]، هیچ کس گرامی‌اش نمی‌دارد؛ زیرا خدا هر چه بخواهد همان می‌کند.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۴

خُنُکَ أَنْ دَمَ كِه نَشِينِيمِ دَرِ ایوانِ مَنْ وَ تُو

به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو



خوشا به حال ما که در این لحظه از همانیدگی‌ها جمع شده و در ایوان یکتایی کنار هم می‌نشینیم. اگرچه ما دو صورت مختلف، دو نقش، دو وظیفه و دو کار جدا از هم انجام می‌دهیم اما به یک جان، به یک هشیاری زنده‌ایم و در بالاترین نقطه این عالم با ریشه بی‌نهایت قرار می‌گیریم. دیگر هیچ همانیدگی نمی‌تواند هشیاری ما را جذب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان

\*ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان‌خانه‌ای است که در هر لحظه مهمانان تازه‌ای دوان‌دوان به آن جا می‌آیند یعنی اتفاق این لحظه، فکرها و کارهای من‌ذهنی‌ات مانند مهمانانی هستند که این لحظه وارد مرکزت می‌شوند باید در اطراف آن‌ها فضاگشایی کرده، ناظر آن‌ها باشی تا مرکزت وسیع شده هشیاری‌ات از جنس هشیاری حضور شود، اگر با آن‌ها ستیزه کنی قوی‌تر می‌شوند و هشیاری تو جسمانی می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

شود اجزای تن ما، خوش از آن باده باقی

برهد این تن طامع ز غم مایده‌خواری

\*طامع: طمع‌کار؛ حریص

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۵

شکر نعمت خوشتر از نعمت بود

شکر باره گی سوی نعمت رود؟



\*شکر باره: کسی که بسیار شکر می‌کند و عاشق شکر است.

شکرِ نعمت از خودِ نعمت دلنشین‌تر و گواراتر است؛ زیرا خاصیت شکر در ذاتِ هشیاری وجود دارد و کسی که مرکزش عدم می‌شود، شکر باره شده و مدام در حال شکر است. شکر باره به نعمت توجه نمی‌کند؛ زیرا اگر توجهش به سوی نعمت رود با آن همانیده می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۶

شکرِ جانِ نعمت و، نعمتِ چو پوست

ز آنکه شکر آرد تو را تا کویِ دوست

فضاگشایی و شکرِ جانِ نعمت و سبب به وجود آمدن آن می‌شود و نعمت مانند پوست است؛ چراکه نعمت اصلی خود شکر کردن است که سبب می‌شود فضا باز شود و تو را تا کویِ دوست، زنده شدن به خدا، برساند. اما همانیده شدن با نعمت، باعث می‌شود هشیاری انسان جسمی شده و او را در من‌ذهنی نگه دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۹۷

نعمت آرد غفلت و، شکرِ انتباه

صیدِ نعمت کن به دامِ شکرِ شاه

\*انتباه: بیداری؛ آگاهی

نعمت - هر چیزی که انسان با آن همانیده شود باعث غفلت و شکر - سپاسگزاری از خدا برای زنده شدن به او، باعث بیداری انسان می‌شود؛ در حالی که در دامِ شکر خدا هستی و به او زنده شده‌ای، با فضاگشایی و مرکزِ عدم، نعمت‌ها را صید کن.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲





ای ساقی روشن دلان، بردار سغراقِ گرم

کز بهر این آورده‌ای ما را ز صحرایِ عدم

\*سغراق: کوزه لوله‌دار سفالی یا چینی؛ کوزه شراب

\*عدم: نیستی؛ نابودی

خداوندا، می‌خواهیم روشن دل، از جنس عدم شده و شایسته دریافت شراب بخشش تو باشیم. بارالها، کوزه شراب بخشش را بردار و به ما شرابی از جنس هشیاری بده که از خواب ذهن بیدار شویم؛ زیرا به این دلیل تو ما را از صحرای عدم، نیستی به این جهان آورده‌ای تا بتوانیم از این شراب گرم بنوشیم و به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲

ز آن می که او سرکه شود، زو ترش رویی گی رود

این می مجو، آن می بجو، کو جامِ غم؟ کو جامِ جم؟

تمام آن خوشی‌ها و شرابی که از من ذهنی و همانیدگی‌ها می‌گیریم سرکه هستند و تبدیل به مانع، مسئله، دشمن، درد و همانیدگی شده‌اند و نمی‌توانند عبوسی، غمگینی و گرفتاری‌های ما را از بین ببرند؛ بنابراین می و شراب این جهانی را مجو یعنی از موفقیت‌ها و چیزهای این جهانی زندگی نخواه. مرکزت را عدم کن و از آن فضای گشوده‌شده برکات زندگی را دریافت کن. جامِ غم این جهان، جامِ من ذهنی، با جامِ جم یعنی زمانی که مرکزت عدم، آینه، وحدت، عشق و ترازو شده و خدا آن را از شراب ایزدی لبریز می‌کند، فرق دارد. آن «می» که از من ذهنی می‌آید، تو را پژمرده می‌کند، اما آن «می» که از مرکز عدم، آینه حضور خدا می‌آید، تو را زنده می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۸۲

آن می بیار ای خوب‌رو، کاشکوفه‌اش حکمت بود



کز بحرِ جان دارد مدد، تا درجِ در شد زو شکم

\*اشکوفه: شکوفه

\*درج: صندوق کوچک

ای انسان، ای زیبارو برو آن می را از فضای یکتایی، از مرکز عدم بیاور تا محصول و شکوفه‌اش خرد زندگی، عشق، زیبایی و برکت شود. آن می پُر از مدد و یاری خداست؛ بنابراین از دریای جان، فضای یکتایی کمک بگیر تا درونت باز شده و بی‌نهایت شود و پُر از جواهر، هشیاری، نور درون و اسرار خدا گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۱

این سخن پایان ندارد مصطفی

عرضه کرد ایمان و پذیرفت آن فتی

\*فتی: جوان؛ جوانمرد

این سخنان عارفانه تمام شدنی نیست. حضرت محمد مصطفی با تسلیم، حضور و ارتعاش خود به زندگی، از طریق قرین، ایمان حقیقی را بر آن جوان عرب عرضه کرد و او نیز پذیرفت و در دلش تغییر ایجاد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۲

آن شهادت را که فرخ بوده است

بندهای بسته را بگشوده است

آن شهادت یعنی در این لحظه به بی‌نهایت خدا زنده شدن و حقیقتاً، شاهد زنده زندگی بودن، که همواره خجسته بوده و هر کجا قدم گذاشته، آبادانی به وجود آورده است و بندهای بسته من‌ذهنی را گشوده است.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳

گشت مؤمن، گفت او را مصطفی

کامشبان هم باش تو مهمان ما

در اثر عرضه ایمان، شاهد بودن به زندگی، حضور قوی و ارتعاش زندگی در دل آن مهمان عرب پرخور، او مؤمن شد یعنی فضای درونش باز شد و من ذهنی او کوچک شده و از کنترل کردن، دست برداشت و حضرت مصطفی به او گفت: که امشب هم پیش ما بمان و مهمان ما باش.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۴

گفت: والله تا ابد ضیف توأم

هر کجا باشم، به هر جا که روم

\*ضیف: مهمان

آن جوان به حضرت رسول گفت: به خدا سوگند که من تا ابد هر کجا که باشم و به هر جایی که بروم باز مهمان تو هستم. وقتی که در این لحظه ابدی ساکن شده و به حضور زنده می شویم، مهمان خدا هستیم و دیگر جا و مکان برای ما مهم نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۵

زنده کرده و معتق و دربان تو

این جهان و آن جهان بر خوان تو

\*مُعتق: بنده‌ای که آزاد شده باشد.



من به وسیله تو زندگی جاودانه پیدا کرده و به دست تو از اسارت ذهن آزاد شدم و بنده واقعی و دربان تو هستم و در این جهان، فضای گشوده شده درون و انعکاس آن در بیرون، تابع قانون قضا و کن فکان تو بوده و بر سر سفره لطف و هدایت تو نشسته‌ام و هر آن چه که تو در این لحظه به من عرضه می‌کنی، به همان راضی هستم و از آن استفاده می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۶

هر که بگزیند جز این بگزیده خوان

عاقبت درد گلویش زاستخوان

هر کسی که غیر از این سفره لطف و هدایت تو، فضای گشوده شده درون و انعکاس آن در بیرون، با فضا بندی، بر سر سفره بیرونی یعنی من ذهنی بنشیند و آن را انتخاب کند، عاقبت خزانگی، زمستان شده و استخوان همانیدگی‌ها گلویش هشیاری او را خواهد درید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۷

هر که سوی خوان غیر تو رود

دیو با او دان که هم کاسه بود

\*هم کاسه: کسی که با دیگری از یک ظرف غذا بخورد؛ کنایه از یار و همدم.

هر کسی که فضای درون را ببندد و بر سر سفره غیر تو، یعنی سفره همانیدگی‌ها و من ذهنی بنشیند و از آن‌ها غذا بگیرد، بدان که دیو، شیطان با او هم کاسه شده است یعنی با شیطان غذا می‌خورد.

با تشکر: سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۸ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۸

هر که از همسایگی تو رود

دیو بی شگی که همسایه‌ش شود

هر کسی که از همسایگی تو برود یعنی فضا را ببندد، بی شک دیو، شیطان، همسایه او خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۹

ور رود بی تو سفر او دوردست

دیو بد همراه و هم سفره‌ی وی است

اگر او بدون تو، یعنی بدون فضای گشوده شده و مرکز عدم، سفری طولانی برود و فکر کند که با دور شدن از محل زندگی‌اش، شاد و سعادت مند خواهد شد، دیو بد، من ذهنی، همراه و همسفر او خواهد بود. به عبارتی، تنها راه نجات ما فضاگشایی و آوردن زندگی به درونمان است. اگر ابیات مولانا را می خوانیم و فضاگشایی نکرده، عملاً من ذهنی را کوچک نمی کنیم، بنابراین از این دانش استفاده نمی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۰

ور نشیند بر سر اسب شریف

حاسد ماه است، دیو او را ردیف

اگر حتی بر روی اسب به ظاهر معنوی و مورد تأیید من‌های ذهنی، سوار شود، از آن جهت که نسبت به ماه حسادت می‌ورزد، این دیو من ذهنی ست که بر پشت او سوار شده و همراه و هم‌ردیف اوست. بنابراین اگر با من ذهنی به مقام معنوی هم برسیم، آن مقام به درد نمی‌خورد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۱

ور بچه گیرد ازو شهناز او

دیو در نسلش بود آنباز او

انسانی که از من ذهنی آزاد نشده است اگر همسر و معشوق این جهانی اش از او بچه دار شود، مسلماً دیو من ذهنی در نسل او شریک شده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۲

در نبی شار کهم فرمود حق

هم در اموال و در اولاد ای شفق

\*نبی: قرآن کریم

\*شفق: مهربانی؛ سرخی غروب در افق.

ای مهربان، حضرت حق در قرآن کریم به شیطان فرموده است: که تا زمانی که انسان‌ها من ذهنی دارند، در مال، فرزند و همه همانیدگی‌هایشان، شریک شو و آن‌ها را آلوده کن. بنابراین اگر ما من ذهنی را نگه داریم با جدی گرفتن اتفاقات و فکر و عمل کردن بر حسب همانیدگی‌ها به خودمان آسیب می‌زنیم.

قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۶۴

«وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِمُ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُهُمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»



«با فریاد خویش هر که را توانی از جای برانگیز و به یاری سواران و پیادگان بر آنان بتاز و در مال و فرزند با آنان شرکت جوی و به آن‌ها وعده بده. و حال آنکه شیطان جز به فریبی وعده‌شان ندهد.» [تا زمانی که شیطان یعنی من ذهنی را زنده نگه داشته‌ایم تحت نفوذ آن خواهیم بود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۳

گفت پیغمبر ز غیب این را جلی

در مقالاتِ نوادرِ با علی

\*جلی: آشکار

\*نوادر: جمع نادره؛ به معنی کمیاب

پیامبر این مطلب را از عالمِ غیب در مقالات و سخنان نادر و کمیاب با حضرت علی آشکارا بیان فرموده است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۴

یا رسول‌الله رسالت را تمام

تو نمودی هم‌چو شمس بی‌غمام

\*غمام: ابر

آن مهمانِ عرب به حضرت محمد گفت: ای رسول خدا، تو رسالتِ خویش را مانند خورشیدی که هیچ ابری آن را نپوشانده باشد به طور کامل به انجام رساندی. [اگر در اطراف اتفاق این لحظه فضاگشایی کنیم زندگی پیغامش را به ما می‌رساند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۵



این که تو کردی، دو صد مادر نکرد

عیسی از افسوئش با عازر نکرد

این مهر و محبتی که تو در حق من کردی - و محبتی که خدا در این لحظه به همه انسان‌ها می‌کند حتی تمام مادران دنیا نیز در حق فرزندان‌شان نکرده‌اند و عیسی با افسون خود با عازر که مرده بود و دوباره زنده شد، نکرد یعنی آن کسی که به ما عشق می‌ورزد و می‌خواهد ما را به خدا زنده کند، باید خودش به خدا، زنده شده باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۶

از تو، جانم از اجل نک جان بُرد

عازر، ار شد زنده ز آن دم، باز مُرد

ای رسول خدا، اینک جانم به برکت وجود تو از مرگ جسمی نجات پیدا کرد و مرگ دیگر نمی‌تواند مرا بکشد؛ چراکه من در این لحظه ابدی ساکن شده و به ابدیت خدا زنده شده‌ام اما عازر، اگرچه آن دم از نفس عیسی جسمش زنده شد اما دوباره مُرد. به عبارتی، اگر کسی انسان را نسبت به من ذهنی، بمیراند به طوری که هیچ من ذهنی نماند؛ بنابراین به ابدیت خدا زنده شده و دیگر نخواهد مُرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۷

گشت مهمان رسول آن شب عرب

شیر یک بُز نیمه خورد و بست لب

آن عرب در آن شب، دوباره مهمان حضرت رسول شد و برخلاف شب قبل که به تنهایی همه غذاها را خورده بود، فقط نصف شیری را که از یک بُز دوشیده بودند، خورد و دهانش را بست یعنی سیر شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۸





کرد الحاحش: بخور شیر و رُقاق

گفت: گشتم سیر، وَاَللهِ بِي نفاق

\*الحاح: اصرار، پافشاری

\*رُقاق: نان نازک

پیامبر به او اصرار کرد و فرمود: از شیر و نانِ نازک باز هم بخور، مهمانِ گفت: به خدا قسم بدون هیچ تظاهر، ریا و دروغی سیر شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۷۹

این تکلف نیست نی ناموس و فن

سیرتر گشتم از آنکه دوش من

\*دوش: دیشب

این کار من از روی تکلیف، ظاهرسازی و به خاطر حيله و حیثیت بدلی من ذهنی‌ام نیست، بلکه من حتی از دیشب هم سیرتر شده‌ام. [هرکسی که نور ایمان در درونش روشن شده، ذرات وجودی‌اش به زندگی مرتعش شود و شادی بی سبب زندگی را حس کند، خوشی چیزهای بیرونی و زندگی خواستن از آنها را رها می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۰

در عَجَب ماندند جمله اهل بیت:

پُر شد این قنَدیل زین یک قطره زیت؟!

\*قنَدیل: چراغ



\*زیت: روغن زیتون و هر روغن نظیر روغن چراغ و روغن خوراکی و روغن عطر و غیره.

اهل خانه پیامبر همگی تعجب کردند و گفتند: چگونه این چراغ با این یک قطره روغن پُر شد؟ یعنی این مرد درشت هیكل باید مقدار زیادی غذا بخورد، چرا این قدر کم غذا خورد؟! [انسان‌هایی مثل مولانا که به زندگی زنده شده‌اند با خوردن مقدار کمی غذا سیر می‌شوند، افراد مفیدی هستند و ساعات زیادی هم کار می‌کنند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۱

آنچه قوتِ مرغِ بابیلی بود

سیری معده‌ی چنین پیلی شود؟!

\*بابیل: آبایل به معنی پرندگان که دسته‌دسته باشند.

مگر ممکن است که غذای ناچیز پرنده‌ای کوچک، معده بزرگ چنین انسانی که هیكلش به بزرگی یک فیل است را سیر کند؟ واقعاً که تعجب‌آور است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۲

فُجُجُه افتاد اندر مرد و زن:

قدرِ پشه می‌خورد آن پیلتن

\*فُجُجُه: پچ پچ

در میان مرد و زن پچ پچ افتاد یعنی اهل خانه پیامبر با هم به نجوا پرداختند و از روی تعجب با من‌ذهنی از یکدیگر سؤال می‌کردند و می‌گفتند: چیز عجیبی است! این شخص که هیكلش اندازه فیل است، به اندازه یک پشه غذا می‌خورد. [من‌ذهنی نمی‌تواند درک کند، انسانی که به خدا زنده شده است، با وجود این که کارهای بزرگی انجام می‌دهد ولی نیازهای کمی دارد و چیز زیادی از این دنیا نمی‌خواهد.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۳

حرص و وهَمِ کافری سرزیر شد

ازدها از قوتِ موری سیر شد

\*سرزیر شدن: سرنگون شدن؛ در این جا به معنی محو شدن و فروکش کردن است.

هرگاه طَمَع، حرص، وهم و خیالاتِ کافرانۀ من ذهنی کسی، از بین رفته و به شادی زندگی مرتعش شود، ازدهای من ذهنی با غذای مورچه‌ای سیر خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۴

آن گداچشمی کُفر از وی برفت

لوتِ ایمانی‌ش لَمْتَر کرد و زَفَت

\*لوت: غذا

\*لَمْتَر: چاق

\*زَفَت: بزرگ و ستبر

هرگاه تنگ‌نظری، حسادت و هرچه بیشتر بهتر کافرانۀ من ذهنی از بین برود غذای ایمانی و طعامِ روحانی -نور و ارتعاش زندگی او را چاق یعنی فضای درونش را باز تر کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵

آنکه از جُوعِ الْبَقَرِ او می طپید

همچو مریم میوه جَنّت بدید



\*جُوعُ الْبَقْرِ: گرسنگی گاو؛ نوعی بیماری که شخصی هرچه می خورد سیر نمی شود.

آن کسی که از شدتِ گرسنگی به طمع، حرص و هرچه بیشتر بهتر من ذهنی مرتعش شده، سیر نمی شد، به درد می افتاد و پریشان می گشت، اینک مانند حضرت مریم میوه بهشتی، غذای نور، -ارتعاش و برکات فضای گشوده را، با شناسایی و انداختن همانیدگی ها دید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶

میوه جنت سوی چشمش شتافت

معدۀ چون دوزخش آرام یافت

میوه بهشت در درونش زنده شد و به چشم، آن ها را دید و مرکز پر از درد و خواهشش که مثل دوزخ بود آرام گرفت. [شما مرتب در مرکزتان از فکر خواستن یک همانیدگی به یک همانیدگی دیگر می پرید، اگر بتوانید مرکزتان را با فضاگشایی عدم کنید خواهید دید که این خواستن ها از بین رفته، مرکز شما آرام گرفته و دیگر دوزخ نخواهد بود.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۷

ذاتِ ایمانِ نعمت و لوتی ست هؤل

ای قناعت کرده از ایمان به قول

\*هؤل: ترس؛ در این جا منظور عظیم و شکوهمند است.

ای کسی که از حقیقتِ ایمان، یعنی باز شدن فضای درون و زنده شدن به زندگی محرومی، فقط به لفظ و کلام من ذهنی بسنده کرده ای و عملاً فضا را باز نکرده ای، بدان که جوهرِ ایمان یعنی باز شدن فضای درون و زنده شدن به خدا نعمت و طعامی بس عظیم و شگفت انگیز است.

با تشکر: لیلا



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)